

نقدی بر مرزبان نامه

شرح دکتر خلیل خطیب رهبر

دکتر عدالت فرضی

عضو هیات علمی دانشگاه آزاد تبریز

«مهر و لطفش» (حضرت محمد (ص)) گرفته‌اند، در حالی که با توجه به قرینه‌ی رضوان که فرشته‌ی نگهبان بهشت است، منظور از رحمت نیز «فرشته‌ی رحمت» می‌باشد. فرشته‌ی رحمت در مرزبان‌نامه یک‌بار دیگر نیز به کار رفته: «پس آن‌گاه چون فرشته‌ی رحمت به سر چاه آمد»^۳ و در دیوان حافظ نیز آمده:

گرفته ساغر عشرت فرشته‌ی رحمت

ز جرعه بر رخ حور و پری گلاب زده^۴

و کلمه‌ی «درفشاند» را نیز از فعل «درفشیدن» به معنی «درفشیدن» گرفته‌اند و «درخشانند و تابان کند» معنا کرده‌اند، اما با توجه به قرینه‌ی نورافشانی ظاهراً باید این کلمه را «درفشاند» به معنی «نثار کند، بپاشد» بخوانیم و ضمیر «ش» را که بعد از رحمت دوم آمده و مضاف‌الیه گرفته‌اند، مضاف‌الیه نیست و متمم می‌باشد. پس با توجه به این توضیحات معنا این‌طور می‌شود: فرشته‌ی رحمت از پرده‌داران خوابگاه استراحت اوست و... فرشته‌ی رحمت همه شب مشعله‌ی نور بر او نثار کند، بر او نورافشانی کند».

۲- صفحه‌ی ۹، در عبارت: «و سند بادنامه که باد قبولش نامیه‌ی رغبات را در طبایع تحریک داده است» درباره‌ی نامیه‌ی رغبات نوشته‌اند: «نیروی فزاینده‌ی رغبت‌ها و خواهش‌ها و گرایش‌ها» اما با توجه به کلمه‌ی باد منظور از نامیه: «نفس نباتی است که قوتی و نیرویی در گیاهان است و کار آن نمو و رشد گیاه است. و ترکیب نامیه‌ی رغبات اضافیه‌ی تشبیه‌ی است و معنی عبارت این است: و سند بادنامه که باد قبول آن رغبت‌ها و میل‌ها را که مانند نفس نباتی و قوه‌ی رشد گیاهان است در طبیعت‌ها به حرکت درآورده است، یعنی باعث به‌وجود آمدن رغبت در طبایع مردم شده است.

۳- در صفحه‌ی ۱۰، در این عبارت: «قدح‌های ممزوج از قدح و مدح آن را اسماع خوانندگان بر نوای اسجاع او از یک‌دیگر فرا گرفته» بر روی کلمه‌ی «قدح‌ها» شماره گذاشته و در پایین نوشته‌اند: «قدح: به فتح اول و سکون دوم، نکوهش» و شاید در گذاشتن شماره اشتباهی صورت گرفته و شماره باید بر روی قدح گذاشته می‌شد نه قدح‌ها.

۴- در صفحه‌ی ۳۱، در عبارت: «یک‌روز بتازگی در آتش هوس من دمید» کلمه‌ی بتازگی را در ذیل شماره‌ی ۱۹ این‌طور معنا کرده‌اند: «تازگی: بشاشت و گشاده‌رویی» در حالی که بتازگی یک کلمه است و به معنی دوباره و مجدداً می‌باشد.

۵- صفحه‌ی ۴۱ در جمله‌ی «تا روش روزگار او را تذکره‌ی باشد»

□ از قرن ششم هجری قمری با نوشته‌شدن **کلیده و دمنه** به‌وسیله‌ی نصرالله منشی، شیوه‌ی در نثر فارسی پدید آمد که به نثر فنی معروف است. بعد از او افراد بسیاری با تقلید و پیروی از او به این شیوه (نثر فنی) کتاب نوشته‌اند که مرحوم مجتبی مینوی در مقدمه‌ی **مصحح کلیده و دمنه** حدود چهل کتاب را ذکر می‌کند.^۱ یکی از این کتاب‌ها **مرزبان‌نامه** است که به‌وسیله‌ی سعدالدین وراوینی نوشته شده است و «کتابی است مشتمل بر حکایات و تمثیلات و افسانه‌های حکمت‌آمیز که به طرز و اسلوب **کلیده و دمنه** از السنه‌ی وحوش، طیور، دیو و پری فراهم آورده‌اند».^۲ اما هم‌چنان که از اسم این نوع نثر (فنی) آشکار است، نثر این‌گونه کتاب‌ها ساده نیست، بلکه پُر از لغات مشکل و بعضاً مهجور عربی و فارسی است و هم‌چنین پُر از آیات، احادیث، امثله، ابیات تازی و پارسی. و کتاب **مرزبان‌نامه** هم که به این شیوه نوشته شده، همین مشکل را دارد و برای این‌که این مشکل حل شود، برخی لزوم شرح و توضیح این کتاب را احساس کرده‌اند. یکی از این افراد آقای دکتر خلیل خطیب رهبر استاد بازنشسته‌ی دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران می‌باشد که الحق دست به کار عظیمی زده‌اند و کمک بزرگی در حل مشکلات کتاب به دانشجویان و دیگر مراجعه‌کنندگان نموده‌اند و آن‌ها را از مراجعه به فرهنگ‌های مختلف بی‌نیاز کرده‌اند. اما در شرح ایشان، با وجود تمام محسنات، برخی ایرادات به‌نظر نگارنده رسیده است؛ از جمله این‌که در نقل معانی لغات در بعضی جاها با تسامح برخورد شده و معنایی برای لغات نقل شده که در عبارت به کار رفته به آن معنا نیست و هم‌چنین در معنی بعضی عبارات و ابیات نیز اشتباهاتی دیده می‌شود و... که نگارنده بر آن است در حد وسع خود این اشکالاتی را که به نظرش رسیده، مطرح سازد و نظر پیشنهادی خود را درباره‌ی آن‌ها بیان کند تا «چه قبول افتد و چه در نظر آید».

۱- صفحه‌ی ۵، در معنی این عبارت «... که رحمت از سنده‌ی خوابگاه استراحت اوست و رضوان از خزنه‌ی خلوت‌سرای سلوت او. رحمتش همه شب مشعله‌ی نور درفشاند و رضوانش گرد نعلین به گیسوی حور افشانند»، نوشته‌اند: «آن‌که بخشایش ایزدی از پرده‌داران خلوتگاه آرامش و آسایش اوست و نگاهبان بهشت از گنجوران سرای خرسندی وی. مهر و لطفش هر شب قندیل نور درخشان کند و رضوان گرد از پای افزایش با موی حور بهشت بسترد» ایشان کلمه‌ی رحمت را در مورد اول در مفهوم «بخشایش ایزدی» و در مورد دوم در مفهوم

تذکره را پنددادن، یاددادن معنا کرده‌اند و به نظر می‌رسد، در این‌جا به‌معنی یادگار باشد. یعنی به‌عنوان یادگاری از روش روزگار او باشد.

۶- صفحه‌ی ۴۶، در پاورقی، ذیل شماره‌ی ۸ درباره‌ی انتهای نوشته‌اند: «... مصدر باب انفعال» که درست نیست و انتهای از باب افتعال می‌باشد.

۷- صفحه‌ی ۵۶، در این جمله: «و به مجرد کوشش و طلبیدن، جوشش و طپیدن دست ادراک به دامن مقصود توان رسانید» درباره‌ی کلمه‌ی «مجرد» نوشته‌اند: «مجرد: پیراسته و برهنه کرده و پوست باز کرده و برکشیده... مجرد کوشش: در این‌جا به‌معنی کوشش تنهاس» در حالی که «بمجرد» «حرف اضافه‌ی مرکب است به‌معنی بمحض، در حال، بلافاصله و در همان حال».^۵

۸- صفحه‌ی ۷۳، در معنی عبارت: «دستور را از این سخن سنگی عجب بدنان آمد» فقط نوشته‌اند «دستور را... بدنان: به دندان دستور، را حرف اضافه‌ی است» و درباره‌ی سنگ به‌دندان آمدن چیزی نوشته‌اند. سنگ به‌دندان آمد: «تودهنی خوردن، جواب‌دندان‌شکن شنیدن، محکوم شدن، مجاب گردیدن».^۶

۹- صفحه‌ی ۸۶، در معنی این دو بیت:

گر دل ز تو اندیشه‌ی بهبود کند

جان در سر اندیشه‌ی خود زود کند

آن‌جا که رسید اگر عنان باز کشد

خود را و مرا هزار غم سود کند

نوشته‌اند: «اگر دلم از تو به فکر درمان جستن باشد، زود جان خود را در کار این اندیشه‌ی خام از دست دهد، ولی اگر به کوی نوید تو فراز آمد و عنان باز پس کشید، خود را و مرا از زیان هزار غم رها کرده است» به‌نظر می‌رسد در معنای بیت دوم اشتباهی صورت گرفته است. اولاً، عنان باز کشیدن در فرهنگ معین به‌معنای: ۱- ماندن، ساکن شدن؛ ۲- از کار ایستادن آمده است. ثانیاً، سود کردن به‌معنی به‌دست آوردن چیزی می‌باشد نه از دست دادن چیزی. بنابراین معنای بیت این می‌شود: وقتی که آن‌جا یعنی به سرزمین تو رسید اگر بماند و ساکن شود برای خودش و برای من هزار غم سود می‌کند، یعنی به‌دست می‌آورد، کسب می‌کند، ایجاد می‌کند. (خود را و مرا به هزار غم گرفتار می‌کند)

۱۰- صفحه‌ی ۹۹، در این جمله: «بخل و امساک از کدخدایی مدن» درباره‌ی کدخدایی نوشته‌اند: «کدخدایی: کارسازی و گزاردن کار و تدبیر امور...» که درست نیست و کلمه‌ی کدخدایی به‌معنی صرفه‌جویی می‌باشد که این کلمه در فرهنگ معین آمده و یکی از معانی آن اقتصاد و صرفه‌جویی می‌باشد که همین عبارت **مرزبان‌نامه** به‌عنوان شاهد مثال ذکر شده است.

۱۱- صفحه‌ی ۱۰۸، کلمه‌ی «درکشیدند» را که درباره‌ی اسب می‌باشد، ذیل شماره‌ی ۲۴ «بیرون آوردند» معنا کرده است، اما به‌نظر می‌رسد به‌معنی به‌حرکت درآوردند، از افسار او کشیدند، باشد.

۱۲- صفحه‌ی ۱۱۴، در این عبارت: «و بدانک از معظمت وقایع جز به رنج و مٹايرت ذل و مکابرت با گردش ایام بیرون نتوان آمد». کلمه‌ی «مٹايرت» را «پیوسته به‌کاری پرداختن» معنا کرده‌اند و یکی از معانی مٹايرت «تحمل» می‌باشد که هم با سیاق عبارت سازگار است و هم فهم آن ساده و آسان است.

۱۳- صفحه‌ی ۱۲۱، در عبارت: «در آن حال چندین کس از مادر، پدر، دایه، دلگاک، حاضنه و راضعه به تربیت او قیام می‌نمایند». درباره‌ی «راضعه» نوشته‌اند: «دختر شیرخواره؛ به‌نظر می‌رسد این کلمه مصحف مرضعه باشد به‌معنی دایه» که درست نیست و خود کلمه‌ی راضعه در **فرهنگ معین** به‌معنای دایه و شیرده آمده است.

۱۴- صفحه‌ی ۱۲۹، در عبارت: «و میان ما برادران حبایل موالات و برادری و روابط مواخات و هم‌زادی در کشاکش منازعت گسسته نگردد» کلمه‌ی «هم‌زادی» را «هم‌سال بودن» معنا کرده‌اند که درست نیست و در این‌جا با توجه به کلمات برادری و مواخات به‌معنی «فرزندگی که با فرزند دیگر تماماً زاده شده، دوقلو، توامان» می‌باشد.^۷

۱۵- صفحه‌ی ۱۳۲، «نومید دلیر باشد و چیره‌زبان / ای دوست چنان مکن که نومید شوم» که مضمون این بیت در گلستان هم آمده: «هر که دست از جان بشوید هرچه در دل دارد بگوید»^۸

۱۶- صفحه‌ی ۱۴۶، در این عبارت: «بحکم دالت قدیم و صحبت سابق به‌خانه‌ی او نزول کرد» درباره‌ی دالت نوشته‌اند: «دالت: به تشدید لام مفتوح به‌معنی اعتماد و گستاخی‌گونه، اسم است از ادلال «اعتماد کردن، وسیله جستن، گستاخی نمودن و از حد در گذشتن».

اما با توجه به این‌که یکی از معانی «دالت» در فرهنگ‌ها «آشنایی» می‌باشد، بنابراین کلمه‌ی دالت در این عبارت نیز به‌معنی «آشنایی» مناسب است. به این معنی در **مرزبان‌نامه** باز هم آمده: «با او دالت و آشنایی داشت». (ص ۵۰۱)

۱۷- صفحه‌ی ۱۵۲، در عبارت: «و حلقه‌ی تقاضا بر دری دیگر می‌زند که تو آن‌جا از جفت خویش چون کلید بر طاق و حلقه بر درمانی» «حلقه‌ی تقاضا» را «تشبیه صریح» گرفته‌اند که درست نیست، بلکه اضافه‌ی اقتراعی است یعنی حلقه را به نشانه‌ی تقاضا بر در می‌زند.

و عبارت «چون حلقه بر در ماندن» کنایه از محروم ماندن و بی‌نصیب بودن می‌باشد. این ترکیب در لیلی و مجنون نظامی هم آمده:

می‌گفت گرفته حلقه در بر / کامروز منم چو حلقه بر در^۹

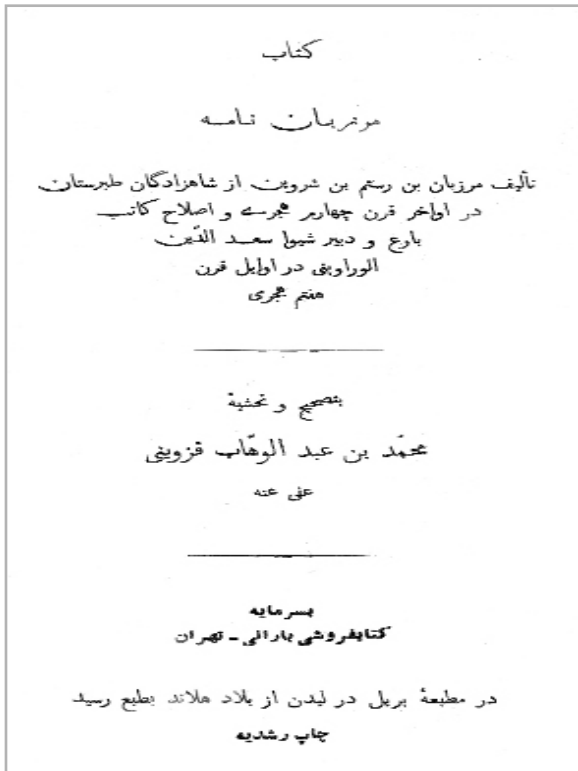
۱۸- صفحه‌ی ۱۵۳، در عبارت «من نیز بر وفق احکام شرع گوش فرا حلقه‌ی انقیاد او دارم».

«حلقه‌ی انقیاد» را تشبیه صریح گرفته‌اند که درست نیست و اضافه‌ی اقتراعی می‌باشد، یعنی حلقه‌ی بی‌که نشانه‌ی انقیاد و فرمانبرداری می‌باشد.

۱۹- صفحه‌ی ۱۵۸، در عبارت «بر چنین دوستی تکیه‌ی اعتماد نتوان کرد» «تکیه‌ی اعتماد» را تشبیه صریح گرفته‌اند که به‌نظر می‌رسد اشتباه باشد و اضافه‌ی ناشی به منشا می‌باشد، یعنی تکیه‌ی بی‌که ناشی از اعتماد باشد.

۲۰- صفحه‌ی ۱۶۱، در عبارت «چون چمن در بهار توانگر و چون شاخ در خزان مستظهر»

درباره‌ی مستظهر نوشته‌اند: «... جایگاه ثروت و قوت حال، اسم مکان از استظهار» اما به قرینه توانگر که صفت فاعلی است می‌توانیم مستظهر را نیز اسم فاعل بگیریم به‌معنی پشت گرم و پشت‌گرم شونده.



۲۷- صفحه‌ی ۲۳۱، در عبارت «هوای بارد از دم سلفگان فقاع گشوده» درباره‌ی فقاع گشودن نوشته‌اند: «فقاع گشودن: لاف‌زدن و نازش نمودن» در حالی که مرحوم قزوینی در پاورقی **مرزبان نامه** بعد از نقل معانی اصلی این ترکیب نوشته‌اند، این‌جا معنی «حکایت‌کردن» مناسب است. ۱۰ هم‌چنین در **فرهنگ معین** فقاع گشودن به معنی «حکایت‌کردن، حاکی‌بودن» آمده و همین عبارت مرزبان‌نامه به‌عنوان شاهد مثال ذکر شده است.

۲۸- صفحه‌ی ۲۳۸، در عبارت «دست تعرض به گرد کرده و اندوخته‌ی دیگران یازیدی» درباره‌ی دست تعرض نوشته‌اند: «دست تعرض: دست تجاوز، استعاره‌ی مکنیه» که درست نیست بلکه «دست تعرض» اضافه‌ی اقترانی می‌باشد، یعنی دست را برای تعرض، به نشانه‌ی تعرض به گرد کرده‌ی دیگران یازیدی.

۲۹- صفحه‌ی ۲۵۱، در عبارت «در شأن من آمده است» نوشته‌اند: «شأن: به فتح اول و سکون دوم، حال و کار» که درست نیست و «در شأن» یک ترکیب است که به معنی «در حق» درباره‌ی.

۳۰- صفحه‌ی ۲۹۰، در عبارت: «راز چیزیست که بلای آن در محافظت است و هلاک آن در افشاء» توضیح داده‌اند: «بلا: به فتح اول آزمون سخت و غم جانفرسا، ظاهراً «بلا» چندان مناسب مقام نمی‌نماید و صحیح شاید «بقا» بوده است، به قرینه‌ی هلاک در جمله‌ی بعد» بعد نوشته‌اند: «راز به نگاه‌داری می‌پاید و می‌ماند و به فاش کردن می‌میرد و نابود می‌شود».

این استنباط درست نیست و همین کلمه‌ی «بلا» در این‌جا مناسب مقام است، یعنی در حفظ کردن راز انسان به بلا و مصیبتی و غمی گرفتار است و در افشا و فاش کردن آن دچار هلاکت می‌شود (افشای

۲۱- صفحه‌ی ۱۷۰، در عبارت «و در این مسامحت بخل نمی‌نمایم» «مسامحت» را به معنی «آسان‌گیری و گذشت، مصدر باب مفاعله از مجرد مسامحت» گرفته‌اند، اما با توجه به سیاق عبارت بهتر است، مسامحت را به معنای به‌تاخیر انداختن و کوتاهی کردن و اهمال بگیریم.

۲۲- صفحه‌ی ۱۷۱، در عبارت «انگشت قبول بر چشم نهاد» انگشت قبول را استعاره‌ی مکنیه گرفته‌اند که درست نیست و اضافه‌ی اقترانی می‌باشد، یعنی انگشت خود را به نشانه‌ی قبول و پذیرش بر چشم نهاد.

۲۳- صفحه‌ی ۱۸۴، در عبارت «شخصی مستجمع این خصال و متحلی بدین خصائص از زخارف دنیا اعراض کرده» درباره‌ی مستجمع نوشته‌اند: «... جای گردآمدن، مجمع اسم مکان از استجماع». اما به نظر می‌رسد که کلمه‌ی مستجمع در این‌جا به صورت اسم فاعل و به معنای جامع و جمع‌کننده و گردکننده درست باشد.

۲۴- صفحه‌ی ۱۹۱، در عبارت «بدانک نفس را دو شاگرد ناهموارند حرص و شهوت نام، یکی شکم‌خواری، دردیگشی و یکی: رعنایی، خودآرایی» کلمه‌ی دردکش را به فتح دال «دردکش» خوانده‌اند و این‌طور معنا کرده‌اند: «دردکش: در این‌جا یعنی آن که رنج پرخوری کشد» که درست نیست و با توجه به شکم‌خوار، باید دردکش بخوانیم یعنی «آن که شراب را تا ته پیاله با دُرد می‌آشامد، شراب‌خواره».

۲۵- صفحه‌ی ۲۱۵، در معنی این عبارت «دیوی که به وقت افسون چون ابلیس از لاحول بگریختی و چون مغناطیس در آهن آویختی» نوشته‌اند: «عفریتی که به‌گاه گریز از چنگ افسونگر آسان به جابکی می‌جست که شیطان از لاحول گفتن مردم و هنگام حمله چنان به شتاب گرفتار را می‌ربود که آهن‌ربا آهن را».

جمله‌ی اول کاملاً واضح شرح نشده و جمله‌ی دوم اشتباه معنا شده. بنابر این معنای این عبارت به این صورت می‌باشد: با افسون خواندن دیو را به بند می‌کشند، اما این دیو آن قدر شجاع و زرنگ می‌باشد که با افسون نیز نمی‌توان او را به بند کشید و وقتی می‌خواهند افسونی بخوانند و او را به بند بکشند، چنان به سرعت فرار می‌کند، هم‌چنان که ابلیس از لاحول گفتن مردم می‌گریزد. و این نکته جزو اعتقادات و باورهای مردم است که دیو از آهن می‌گریزد، اما این دیو آن قدر جسور، زرنگ و شجاع است که نه تنها از آهن نمی‌گریزد، بلکه مانند آهن‌ربا از آهن می‌آویزد. مضمون گریختن دیو از آهن در شعر نظامی نیز آمده:

چو دیو از آهنش دشمن گریزد

که بر هر کس که افتد برنخیزد

(به نقل از لغت‌نامه‌ی دهخدا)

۲۶- صفحه‌ی ۲۹۹، در عبارت «می‌باید که به صرف اندیشه‌ی ژرف در این کار نگه کنی».

کلمه‌ی صرف را با «کسری حرف اول» صرف خوانده‌اند و نوشته‌اند: «صرف اندیشه: اندیشه‌ی درست و پاک، صفت مقدم بر موصوف» اما اگر کلمه‌ی صرف را با فتح حرف اول (صرف) به معنی کاربردن بخوانیم، درست‌تر به نظر می‌رسد و با سیاق عبارت بیش‌تر سازگار است. و معنا این‌طور می‌شود: «به صرف اندیشه: با به‌کاربردن فکر و اندیشه».

راز موجب هلاکت می‌شود) و بلا و هلاکت به خود سرّ مربوط نیست، بلکه به صاحب سرّ مربوط است.

۳۱- صفحه‌ی ۳۰۹، در معنی عبارت «مار که آزرده شد سرکوفتن واجب آید و الا از زخم دندان زهر افسای او ایمن نتوان بود» نوشته‌اند: «ماری را که آزار رساند باید کشت ورنه از آسیب نیش وی که مرگ‌آور است در امان نخواهی ماند» که در معنای قسمت اول عبارت اشتباهی صورت گرفته و درست آن این است: «مار که آزار کرده شد، اذیت کرده شد (به ماری که آزار رسید و زخمی شد) باید کشت و سر او را کوفت». ۳۲- صفحه‌ی ۳۱۳، در معنی این عبارت «که صفتی نیکوکاران هرگز خاسر نبوده است» و نوشته‌اند: «نیکوکاران در خرید و فروخت هرگز زیان نکنند (از نیکی زیان نینند)».

معنایی که آقای دکتر خطیب رهبر استنباط کرده‌اند، درست به نظر نمی‌رسد چون با توجه به سیاق عبارت نیکوکاران فاعل نیست و معنای آن این است «معامله‌ی با نیکوکاران هرگز زیان‌آور نبوده است».

۳۳- صفحه‌ی ۳۲۴، در عبارت «لیکن از این معنای اقتناء ذخایر نیکونامی و اجتناء ثمرات حسن حفاظ ما می‌جوید» درباره‌ی حفاظ نوشته‌اند: «به کسر اول نگاهبانی و پاسداری و محافظ، حفاظ ما: پاس داشتن جانب ما، اضافه‌ی مفید وابستگی مفعولی» اما به نظر می‌رسد حفاظ در این جا به معنی عفت و ناموس و آبرو باشد و حسن حفاظ به معنی پاکدامنی. کلمه‌ی حفاظ به این معنی در **کلیله و دمنه** هم آمده است: «غلامی بی‌حفاظ داشت و بازداری کردی» یا: «اگر ندانند متیقن باشی که مرغان را این ناحفاظ تلقین کرده است».^{۱۱}

۳۴- صفحه‌ی ۲۲۶، در عبارت «گوش غرامت طبع مالیدن و انگشت ندامت عقل خاییدن گرفت». «گوش غرامت طبع» و «انگشت ندامت عقل» را استعاره‌ی مکنیه گرفته‌اند که درست نیست و هر دو اضافه‌ی اقترانی هستند.

۳۵- صفحه‌ی ۳۲۷، عبارت زیر را به این صورت نشانه‌گذاری کرده‌اند و خوانده‌اند: «دوست و برادر خوانده داشت به فطانت ذهن و رزانت رأی مشهور و به کاردانی و پیش‌اندیشی دستور و پیشوای دوستان و یاران کار افتاده، از ابناء جنس خویش این‌بجده‌ی، رشد و کیاست نهادی همه حدس و فراست».

اما بهتر است به این صورت نشانه‌گذاری و خوانده شود: «دوست و برادر خوانده داشت به فطانت ذهن و رزانت رأی مشهور و به کاردانی و پیش‌اندیشی دستور و پیشوای دوستان و یاران کارافتاده از ابناء جنس خویش، این‌بجده‌ی رشد و کیاست، نهادی همه حدس و فراست».

۳۶- صفحه‌ی ۳۴۰، در عبارت «دانست که سبیکه‌ی فطرتش از کوره‌ی حبس بدان خلاص، تمام عیار آمده است» درباره‌ی خلاص نوشته‌اند: «به فتح اول ساده و پاک‌شدن» اما به نظر می‌رسد خلاص در این جا به همان رهایی و رهاشدن درست باشد.

۳۷- صفحه‌ی ۳۵۱، درباره‌ی عبارت: «آن به که من این زیان از پهلوی زروی کنم» نوشته‌اند: «پهلوی: جانب و جنب - بهتر است که زر وی را به پهای کم بفروشیم و از جانب او زبانی ببریم تا به دیگران گوسفندان آسیبی نرساند» نظر شارح محترم این کتاب درست نیست و پهلوی در این جا به معنی نفع، فایده و سود است. هم‌چنان که در پاورقی کتاب **مرزبان‌نامه** چاپ قزوینی توضیح داده شده^{۱۲} و هم‌چنین در

فرهنگ معین آمده و همین عبارت **مرزبان‌نامه** به‌عنوان شاهد مثال ذکر شده است. و معنی عبارت این است: بهتر آن است این زیان و ضرری که به من می‌رسد، از سود و فایده‌ی خود زر وی باشد یعنی درست است که با فروختن او ضرر می‌کنم با توجه به منافعی که دارد، ولی این بهتر از آن است که او هر روز با کشتن حیوانات دیگر به من ضرر برساند.

۳۸- صفحه‌ی ۳۶۲، در عبارت «شیر از تب لرزه‌ی اندیشه‌ی تو بسوزد» تب لرزه‌ی اندیشه را تشبیه صریح گرفته‌اند که درست نیست و تب لرزه‌ی اندیشه اضافه‌ی ناشی به منشا می‌باشد، یعنی تب لرزه ناشی از اندیشه و نگرانی.

۳۹- صفحه‌ی ۳۶۳، عبارت زیر را این‌طور خوانده‌اند: «مترصد بنشست تا از شبکه‌ی ارزاق شکاری، درافکند» اما این درست نیست و بهتر است بعد از شبکه‌ی ارزاق، ویرگول بگذاریم و این‌طور بخوانیم: «تا از شبکه‌ی ارزاق، شکاری درافکند» و معنا این‌طور می‌شود: تا از تور روزی‌ها شکاری به چنگ آورد».

۴۰- صفحه‌ی ۳۸۰، در عبارت «در امتنان این خیر احسان ترا با فضیلت ید علیا، معجزه‌ی ید بیضاء به معالجه‌ی این داء معضل که به من رسیده است» پیدا گردد» درباره‌ی امتنان نوشته‌اند: «نعمت‌دادن، مصدر باب افتعال از مجرد منت» اما بهتر است امتنان را در معنای سپاسگزاری، سپاس داشتن و یا منت‌نهادن و منت گذاشتن بگیریم.

۴۱- صفحه‌ی ۳۸۹، در جمله‌ی: «چنان‌که از تسویل مسوولان و تخییل مخیالان معهود است» تخییل را معنی «تهمت‌زدن» گرفته‌اند، اما بهتر است که تخییل را به معنی به‌خیال افکندن، به‌گمان افکندن بگیریم.

۴۲- صفحه‌ی ۳۹۱، در معنی بیت:

صورتی از فرشته نیکوتر دیو رویت نماید از خنجر نوشته‌اند: «شاید به تکلف معنی چنین باشد که فرشته‌رویی که با تیغ تیز قصد تو کند از اهرمن هم در دیده‌ی تو زشت دیدارتر است» که این معنا درست نیست و معنی درست بیت به این شرح است: «در زمان قدیم آینه‌ی شیشه‌یی وجود نداشت و آینه‌ها معمولاً فلزی بود و این آینه فلزی هم در دسترس همه نبود، بنابر این از اشیا فلزی مانند خنجر به‌عنوان آینه استفاده می‌کردند و این نوع اشیا فلزی تصویر صورت را کج و معوج جلوه می‌دهد، یعنی وقتی تصویر رخسار در آن می‌افتد کج و معوج و زشت به نظر می‌رسد. با این توضیح معنای بیت این است: رخساری که آن‌قدر زیباست که حتا از فرشته نیز زیباتر است، اگر عکس آن در خنجر بیفتد و از خنجر تصویر آن را ببینی، آن‌قدر زشت می‌شود که مانند دیو در نظر تو جلوه می‌کند. ضمناً بیت از **حدیقه‌ی سنایی** می‌باشد.

۴۳- صفحه‌ی ۴۰۱، در جمله‌ی «تا امروز مرا چیزی می‌گشاد» درباره‌ی می‌گشاد، نوشته‌اند: «به کنایه یعنی گشایشی و فرجی پدید می‌آمد، فعل دو وجهی در این جا به صورت لازم به کار رفته» که درست نیست و «می‌گشاد» در این جا به معنی «حاصل می‌شد» به کار رفته است. یعنی تا امروز چیزی برای من حاصل می‌شد، به‌دست می‌آمد.

۴۴- صفحه‌ی ۴۰۱، در جمله‌ی «در عهده‌ی آرم و ادای حقوق آن گرم بودم» «گرم» را به معنی تیز و جلد گرفته‌اند که درست نیست و

گرم بودن در این جا به معنی مشغول بودن می باشد.

۴۵- صفحه‌ی ۴۱۰، «نام و ناموس ملک را مگس هم‌چو طاووس به کار آید» در **کلیله و دمنه** نیز همین مضمون به کار رفته: «کاندرین ملک چو طاووس به کاراست مگس»^{۱۳}

۴۶- صفحه‌ی ۴۱۰، در عبارت «اشارت فرمای تا آن چه در تحت استطاعت و در طی امکان آید به جای آرم» درباره‌ی طی امکان نوشته‌اند: «ضمن و درون عالم ممکنات» که درست به نظر نمی‌رسد و امکان در این جا به معنی قدرت و توانایی می‌باشد و ربطی به عالم ممکنات ندارد.

۴۷- صفحه‌ی ۴۷۵، ذیل شماره‌ی ۵ «تکیه‌ی اعتماد» را تشبیه صریح گرفته‌اند که درست نیست و اضافه‌ی ناشی به منشا می‌باشد، یعنی تکیه‌کردنی که ناشی از اعتماد باشد.

۴۸- صفحه‌ی ۴۷۵، در عبارت «ابروی طاق این دولت را چشم‌زخمی از حوادث و زلازل در رسد که مرمت و اصلاح آن به عمرها نتوان کرد» درباره‌ی ابروی طاق نوشته‌اند: «ابروی بی‌مانند و جفت» که به نظر می‌رسد منظور از طاق در این جا: ایوان یا سقف محدب آسمانه و سقف قوسی شکل باشد. در آن صورت ابروی طاق و دولت هر دو اضافه‌ی استعاری خواهند بود و کلمات زلازل و مرمت و اصلاح قرینه‌ی برای طاق به معنی سقف قوسی شکل هستند.

۴۹- صفحه‌ی ۴۸۲، در عبارت «مگر غرابی به حکم اغتراب در آن نواحی افتاده بود» مگر را به معنی همانا، قید تاکید گرفته‌اند و بهتر است به معنی از قضا و اتفاقاً بگیریم.

۵۰- صفحه‌ی ۴۸۶، در عبارت «از توهّم این خطب عظیم در اندیشه‌ی مقعد و مقیم افتاد». درباره‌ی مقعد نوشته‌اند: «برجای نشانده، صفت اندیشه، اسم فاعل، ضدّ مقیم به معنی بر خیزاننده» و کلمه‌ی «مقیم» درست معنا نشده است که به همان معنی مقعد است یعنی برجای نشانده.

۵۱- صفحه‌ی ۴۸۷، در عبارت «و آن شکل غریب که چون نعیب او منذر و محذّر بود» درباره‌ی چون نوشته‌اند: «چون: چه‌گونه» که درست نیست و چون در این جا به معنی «مانند» است.

۵۲- صفحه‌ی ۴۹۱، «به منجمی نشان دادند» یعنی منجمی را نشان دادند. به جای مفعول صریح، مفعول غیر صریح به کار رفته است، این نوع کاربرد در **مرزبان نامه** باز هم وجود دارد. مانند: «فردا بدو امتحان کنیم تا خود چه می‌گیرد» یعنی او را امتحان کنیم. (ص ۵۰۰)

۵۳- صفحه‌ی ۴۹۶ در عبارت «در آن باید کوشید که به چربی زبان قلم در انقاد مراسلات و مجاملات و انقاد اموال و ایراد حسن مقال او را از تعدی و عزم تصدی مر خصومت را بگردانی» در معنی انقاد نوشته‌اند: «نابود گردانیدن، مصدر باب افعال از مجرد نفاذ به فتح اول نیست شدن» اما با توجه به سیاق عبارت بهتر است انقاد را در این جا به معنی فرستادن و روانه کردن بگیریم.

۵۴- صفحه‌ی ۴۹۷، در معنی عبارت «یا از مظاهران و معاونان خصم خویش ترسد که هنگام حرب یار او شوند» نوشته‌اند: «یا از پشتیبانان و یاریگران دشمن که در سپاه هستند (به ظاهر دوست شاه و در نهان یار دشمن او) بیم دارد که به گاه پیکار از دشمن هواداری کنند و به گروه‌های دیگر پیوندند» این معنا درست به نظر نمی‌رسد، چون

منظور از معاونان و مظاهران آن‌هایی هستند که دوست و یار و یاور دشمن هستند نه گروه متظاهر که در سپاه هستند و این گروه متظاهر را که در سپاه او هستند در جمله‌ی بعدی ذکر می‌کند.

۵۵- صفحه‌ی ۵۰۷، در معنی عبارت «و از بهر گوشتی که بر من به تیر نمی‌توان زد کرکس در محاجر دیدگانم بیضه نهد» نوشته‌اند: «از بس لاغری با نوک تیر هم نمی‌توان اندکی گوشت از تن من جدا کرد و از ناتوانی مرغ مردار خوار در گرداگرد چشمانم تخم نهد و آشیان سازد».

شارح محترم این دو جمله را مستقل از هم دیگر گرفته‌اند، در حالی که این دو جمله از لحاظ معنی مکمل یک‌دیگرند و مربوط به هم هستند و منظور این است به خاطر گوشتی که بر بدن من حتا با تیر هم نمی‌توان زد، یعنی گوشت خیلی اندک است، نزدیک است کرکس در کاسه‌ی چشمانم که از شدت لاغری، گودی و عمق بیش‌تری یافته است بر خود آشیانه ساخته و تخم نهد. ضمناً کرکس لاشخوار و مردارخوار است، به کنایه یعنی نزدیک است بمیرم.

۵۶- صفحه‌ی ۵۱۳، در عبارت «و اندیشه‌ی عافیت‌طلبی عیافتی و نبوتی از کار جنگ در طباع ایشان پدید آورد» شارح محترم کتاب کلمه‌ی نبوت را به معنی کندی گرفته‌اند که درست نیست و نبوت در این جا به معنی اعراض و دوری کردن می‌باشد.

۵۷- صفحه‌ی ۵۱۴، در عبارت «سیوم وقت تعلق و تامل کردن و روزگار بردن» کلمه‌ی «تعلق» را «آشکار کردن حجت و تمسک به آن» معنا کرده‌اند، اما با توجه به سیاق عبارت بهتر است آن را به معنی درنگ کردن بگیریم و تامل کردن و روزگار بردن نیز این معنا را تایید می‌کند.

۵۸- صفحه‌ی ۵۷۰، در ذیل شماره‌ی ۳ درباره‌ی مقامات نوشته‌اند: «به فتح اول در این جا به معنی کارهای به نام و نمایان جمع مقام به معنی جای ایستادن و جاه و منزلت» این که نوشته‌اند: «مقامات جمع مقام است، درست نیست بلکه مقامات به این معنی جمع مقامه است نه مقام».

۵۹- صفحه‌ی ۵۷۴، در عبارت «پس می‌باید که به همه حال گوش به حرکات و خطرات خویش داری» درباره‌ی خطرات نوشته‌اند: «به فتح اول و دوم جمع خطر به معنی به سر در افتادن» تا آن جا که در فرهنگ‌های فارسی و هم‌چنین **المنجد** جست‌وجو کردم، هیچ جا ندیدم که خطرات به این معنی به کار رفته باشد، این معنی که ایشان برای خطرات نوشته‌اند، معنی عثرات است که بعد از آن در متن آمده است و حدس می‌زنم که معنی عثرات را به اشتباه در هنگام چاپ در مقابل خطرات نقل کرده‌اند، در هر صورت «خطرات» به معنی «چیزیست که در دل آدمی خطور کند از افکار و اندیشه‌ها» و در مقابل حرکات که اعمال ظاهریست خطرات، افکار و اندیشه‌هاست که باطنی می‌باشند. ضمناً گوش داشتن به معنی مراقب و مواظب بودن است که توضیح داده نشده است.

۶۰- صفحه‌ی ۵۸۵ در عبارت «توقّر بر حقوق واجب دانستی» درباره‌ی «توقّر» نوشته‌اند: «نگاه داشتن، مصدر باب تفعّل» که معنای درستی نیست و توقّر در این جا به معنی «همت گماشتن» است.

۶۱- صفحه‌ی ۵۹۹، در معنی عبارت: «از امتلاء آن غصه چون هلال روی به تراجع می‌نهد». نوشته‌اند: «چنان دلش از اندوه پُر شد

مناسبت‌های خرداد ماه

- یکم خرداد: روز بزرگداشت ملاصدرا، مولف اسفار اربعه و صاحب فرضیه‌ی حرکت جوهری.
- ۳ خرداد ۱۳۶۱: خرمشهر که به‌رغم ۳۵ روز مقاومت در ۴ آبان ۱۳۵۹ به اشغال نیروهای عراقی درآمد، پس از ۲۴ روز رزم بی‌امان، در ساعت ۲ بعدازظهر روز سوم خرداد ۱۳۶۱، به‌طور کامل آزاد شد. با گرمی‌داشت یاد همه‌ی شهیدان سرفراز دفاع مقدس، سال‌روز آزادی خرمشهر را به همه‌ی ملت ایران بویژه هم‌وطنان خوب خوزستانی شادباش می‌گوییم. سال گذشته به‌همین مناسبت «حماسه‌ی خرمشهر» از خانم توران شهریاری را در شماره‌ی خردادماه چاپ کردیم: «خرما ای شهر خرمشهر شهر قهرمان».
- ۴ خرداد ۱۲۹۹: شهادت شیخ محمد خیابانی در تبریز و ترور ابومسلم خراسانی به تحریک خلیفه‌ی عباسی.
- ۶ خرداد ۱۳۲۸: درگذشت علامه محمد قزوینی.
- ۱۴ خرداد ۱۳۶۸: رحلت آیت‌الله خمینی، بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران.
- ۱۵ خرداد ۱۳۴۲: قیام مذهبیون علیه دستگیری آیت‌الله خمینی در تهران و قم و چند شهر دیگر که با کشت و کشتار جمعی از طرف دولت سرکوب شد. (ر.ک مقاله‌ی «جبهه‌ی ملی و ۱۵ خرداد در همین شماره»)
- ۱۵ خرداد: روز جهانی محیط‌زیست.
- ۱۷ خرداد ۱۳۳۸: پرده‌برداری از مجسمه‌ی فردوسی (ساخته‌ی ابوالحسن صدیقی) در میدان فردوسی تهران.
- ۱۹ خرداد ۱۳۳۱: نطق تاریخی دکتر محمد مصدق در دادگاه بین‌المللی لاهه.
- ۲۰ خرداد: روز جهانی صنایع دستی.
- ۲۲ خرداد: روز پرستار و بهورز.
- ۲۹ خرداد: سالگرد درگذشت (و به‌قولی شهادت) دکتر علی شریعتی تأثیرگذارترین چهره‌های روشنفکری دینی در قرن اخیر. در **حافظ** شماره‌ی ۱۵ (خرداد ۱۳۸۴)، و مقاله راجع به شریعتی چاپ کرده بودیم.
- ۲۹ خرداد ۱۳۳۰: خلع ید از «شرکت نفت انگلیس و ایران» به‌رهبری زنده‌یاد دکتر محمد مصدق.
- ۳۱ خرداد ۱۳۶۰: شهادت دکتر مصطفی چمران.

چهلمین سالگرد سعید نفیسی

استاد سعید نفیسی که نزدیک به یکصد جلد کتاب تالیف کرده است، در اواخر عمر کتابخانه‌اش را در ایران فروخت تا بتواند از ایران مهاجرت کند و در پاریس یک آپارتمان بخرد. اما قبل از مسافرت، در خرداد ۱۳۴۵ قبلش در ۷۵ سالگی از کار ایستاد. نفیسی پس از شهریور ۱۳۲۰ که محمدعلی فروغی سمت وزارت فرهنگ را در کابینه‌اش به او پیشنهاد کرد، این سمت را به این دلیل که وزیر دادگستری آن کابینه مجید آهی بود، نپذیرفت.

که چون ماه یکشنبه به کاستی و نزاری رونهاد»

معنایی که ایشان نوشته‌اند ناقص و ناتمام است و معنای عبارت این است: «هم‌چنان که هلال ماه بعد از این که پُر می‌شود و ماه کامل (بدر) می‌شود، رو به تراجع می‌نهد و کم‌کم لاغر و باریک می‌شود او هم به خاطر پُرشدن از غم و غصه و در اثر آن غم و اندوه روزبه‌روز مانند هلال نحیف و لاغر می‌شود.

۶۲- صفحه‌ی ۶۱۸ در عبارت: «مگر چاهی عمیق به نزدیک درکنده بود» مگر را قید تاکید به معنی همانا گرفته‌اند که درست نیست و به معنی از قضا و اتفاقاً می‌باشد.

۶۳- صفحه‌ی ۶۲۳ در عبارت «معصومه نگاه کرد» و هم‌چنین صفحه‌ی ۶۲۶ در عبارت «معصومه بر زبان خادمی به‌دستور پیغام فرستاد» معصومه را صفت برای زن گرفته‌اند و نوشته‌اند: «زن بی‌گناه و پاکدامن، صفت جانشین موصوف» و «معصومه: زن بی‌گناه» اما به نظر می‌رسد معصومه اسم زن باشد نه صفت برای او.

۶۴- صفحه‌ی ۶۳۲، در عبارت «از موالیان خدمت باشم» درباره‌ی موالیان نوشته‌اند: «به ضم اول جمع موالی یعنی آن که پیاپی و پیوسته به کار پردازد»، اما به این معنی که ایشان مرقوم داشته‌اند، متوالی است نه موالی، و موالی به معنی دوست دارنده و یاور و دستگیر است.

۶۵- صفحه‌ی ۶۵۲ در عبارت «ناک دهان صبا و شمال به‌بوی فوحات هوایش نافه‌ی ازاهیر شکافته» ناک دهان را «ناک دهان» خوانده‌اند و نوشته‌اند: «ناک: آلوده و آغشته و مغشوش، صفت دهان - دهان صبا: استعاره‌ی مکتبه» این نوشته‌ی ایشان درست نیست و ناک دهان یک ترکیب است (ناک + دهان) یعنی کسی که ناک (مشک و عنبر مغشوش) فروشد. این لغت به‌صورت «ناک ده» در فرهنگ معین آمده و همین عبارت **مرزبان نامه** به‌عنوان شاهد مثال ذکر شده است. برای آگاهی بیش‌تر مراجعه شود به کتاب **مرصاد العباد**. ۱۴

منابع و ماخذ

- ۱- کلیله و دمنه، نصرالله منشی (تصحیح مجتبی مینوی)، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۳، ص یب مقدمه.
- ۲- مرزبان نامه، سعدالدین رواوینی (تصحیح محمد قزوینی)، چاپ‌خانه‌ی مروی، ۱۳۶۷، ص الف، مقدمه.
- ۳- مرزبان نامه، سعدالدین رواوینی (شرح خلیل خطیب رهبر)، انتشارات صفی‌علیشاه، ۱۳۷۳، ص ۱۴۵.
- ۴- دیوان حافظ، تصحیح قزوینی - غنی (به اهتمام جریزه‌دار)، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۴، ص ۳۲۴.
- ۵- فرهنگ فارسی، محمد معین، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱.
- ۶- لغت‌نامه‌ی دهخدا، چاپ‌خانه‌ی دولتی ایران، ۱۳۳۷.
- ۷- فرهنگ فارسی، محمد معین.
- ۸- گلستان سعدی، تصحیح و توضیح غلام‌حسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۳، ص ۱۵۸.
- ۹- کلیات خمسه‌ی نظامی، چاپ انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۳، ص ۴۸۲.
- ۱۰- ر.ک. مرزبان نامه، تصحیح محمد قزوینی، ص ۸۶.
- ۱۱- ر.ک. کلیله و دمنه، تصحیح مجتبی مینوی، صص ۱۵۳ و ۱۵۴.
- ۱۲- ر.ک. مرزبان نامه، تصحیح محمد قزوینی، ص ۱۳۳.
- ۱۳- ر.ک. کلیله و دمنه، تصحیح مجتبی مینوی، صص ۶۷.
- ۱۴- مرصادالعباد، نجم رازی، تصحیح محمدامین ریاحی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷، صص ۶۷۰ و ۷۰۹.